

# خلاصه گزارش تجارت و توسعه ۲۰۱۲، کنفرانس تجارت و توسعه سازمان ملل متحد (آنکتاد)

مترجم: موسی موسوی زنوز

عضو هیأت علمی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای بازرگانی

اروپایی عملاً موجب کاهش بیش از پیش سرعت رشد و افزایش بیکاری می‌شود. آنکتاد همچنین به افزایش نابرابری‌های درآمدی به عنوان مخرب‌ترین ویژگی "جهانی‌شدن متکی بر بخش مالی" اشاره و راه‌کارهایی را برای اصلاح سیاست‌ها در جهت توجه به نقش ثبات در افزایش مصرف، سرمایه‌گذاری در ظرفیت‌های مولد، اشتغال‌زایی و کاهش نابرابری درآمدی ارائه می‌کند.

## مقدمه

اقتصاد جهانی همچنان تحت تأثیر بحران مالی سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ قرار دارد و هنوز نتوانسته است به شرایط رشد دهه قبل بازگردد؛ شرایطی که به طور خاص به رشد اجتماعی و اقتصادی در کشورهای در حال توسعه کمک می‌کرد، و اتفاقاً همین رشد فزاینده در برخی کشورهای در حال توسعه بزرگ بود که توانست به احیای مجدد اقتصاد جهانی پس از عبور از اوج بحران کمک کند. این در حالی است که امروز سرعت رشد در

بحران مالی / سیاست‌های ریاضت مالی / رشد اقتصادی / سیاست‌های انبساطی / نابرابری درآمدها / سیاست‌های ضد ادواری / بحران بدهی دولت / ثابت‌کننده‌های خودکار / صنعت‌زدایی / محدودسازی افزایش دستمزدها / اقدامات حمایت درآمدی

## چکیده

گزارش تجارت و توسعه سال ۲۰۱۲ آنکتاد بر ادامه تأثیرات بحران مالی سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ میلادی بر اقتصاد جهانی و حتی احتمال بازگشت بحران تأکید دارد. آنکتاد علت اصلی این وضع را ناتوانی کشورهای توسعه یافته در بازگشت به مسیر عادی رشد، کاهش رشد در کشورهای در حال توسعه بزرگ، عدم اصلاح جدی بخش مالی اقتصاد و اتخاذ سیاست‌های کلان اقتصادی محتاطانه و حتی در برخی موارد ضدمولد می‌داند. بحران منطقه یورو، اروپا را با خطر رکود اقتصادی روبه‌رو کرده و این در حالی است که سیاست‌های ریاضت مالی در کشورهای

همان کشورها نیز کاهش یافته و اقتصاد جهانی بار دیگر در خطر قرار گرفته است.

شاید بتوان علت اصلی این وضع را ناتوانی کشورهای توسعه یافته در بازگشت به مسیر عادی رشد برشمرد، اما سرایت این وضع به سایر کشورها هم به همین اندازه حائز اهمیت است. در کشورهای در حال توسعه نیز علی‌رغم بهبودی شکنده، بخش مالی هنوز اصلاح نشده (و حتی می‌توان گفت نشانی از عبرت‌گیری از بحران اخیر هم در آن دیده نمی‌شود) و سیاست‌های کلان اقتصادی در بهترین برداشت، محتاطانه و در برخی موارد حتی ضد مولد هستند. در این شرایط، کشورهای در حال توسعه به سختی بتوانند سرعت رشد خود را حفظ کنند، چه رسد به اینکه به رشد جهانی کمک کنند.

در ایالات متحده نیز به علت درهم تنیدگی شدید نظام‌های مالی، همان بهبود آهسته اقتصادی هم در خطر آسیب‌پذیری از اوضاع اروپا است. کل اروپا در خطر یک رکود اقتصادی شدید قرار دارد و این در حالی است که اقتصاد برخی کشورهای این منطقه طی چندین سال اخیر سیر نزولی داشته است. در هر دو مورد، تلاش‌ها برای غلبه بر بحران کنونی اساساً معطوف سیاست‌های ریاضت مالی همراه با توصیه به "انعطاف‌پذیرتر" ساختن بازارهای نیروی کار بوده است و این در عمل به محدودیت دستمزدها و حتی در برخی موارد کاهش شدید آن انجامیده است. اما این سیاست‌ها احتمالاً به جای تحریک سرمایه‌گذاری و ایجاد شغل، موجب کاهش بیشتر سرعت رشد و افزایش بیکاری خواهد شد. از سوی دیگر، همان‌طور که در مورد سیاست‌های اصلاح ساختار در سی سال گذشته شاهد بوده‌ایم، این سیاست‌ها نیز موجب تقویت روند افزایش نابرابری خواهد شد که خود از آشکارترین ویژگی‌های مخرب جهانی شدن متکی بر بخش مالی است.

بدین ترتیب، تغییر اساسی جهت‌گیری سیاست‌ها به سوی شناسایی نقش افزایش ثابت مصرف و سرمایه‌گذاری در ظرفیت‌های مولد، بر مبنای انتظارات درآمدی مطلوب جمعیت‌های شاغل و انتظارات تقاضایی مثبت کارآفرینان، از ضرورت تام برخوردار می‌گردد و این خود مستلزم تجدیدنظر در

خصوص اصول بنیادین طراحی سیاست‌های اقتصادی در سطح ملی و ترتیبات نهادی حمایت‌کننده در سطح بین‌المللی است.

به طور خاص، در حالی که جهانی‌شدن و تحولات فناوری و تعامل میان آن‌ها برندگان و بازندگان مختلفی داشته است، تأثیرات منفی آن‌ها بر توزیع کلی درآمدها در بسیاری از کشورها را تنها می‌توان با توجه به مجموعه سیاست‌های متخذه در حوزه اقتصاد کلان، مالی و بازار نیروی کار، به درستی درک کرد. این سیاست‌ها موجب افزایش و بالاماندن بیکاری و عقب افتادن رشد دستمزدها از رشد بهره‌وری و نهایتاً انتقال طبقه صاحبان درآمدهای همیشگی [۱] به یک درصد بالای هرم درآمدی شده است. نه جهانی‌شدن و نه پیشرفت‌های فناوری ضرورتاً موجب آن‌گونه شیفت در توزیع درآمدها نمی‌شوند که به سود ثروتمندان تمام شود و فقرا و طبقه متوسط را از ابزارهای لازم برای بهبود استانداردهای زندگی‌شان محروم سازد. برعکس، با سیاست‌های ملی و بین‌المللی مناسب‌تری که اهمیت حیاتی تقاضای کل برای تشکیل سرمایه، تحول ساختاری و پویایی رشد را مورد توجه قرار دهد، اشتغال‌زایی تسریع خواهد شد، نابرابری کاهش خواهد یافت، و ثبات اقتصادی و اجتماعی لازم تضمین خواهد شد.

## ۱. بهبود اقتصاد جهانی: ناهمگن و شکننده

بهبود اقتصادی پس از بحران مالی و اقتصادی جهان در اوایل سال میلادی ۲۰۰۹ ناهمگن و شکننده بوده است. در حالی که برخی کشورهای در حال توسعه به مسیر رشد بازگشته‌اند، بیشتر کشورهای توسعه یافته به ویژه با توجه به ادامه تلاش‌های بخش خصوصی برای کاهش بدهی‌ها، افزایش عدم اعتماد در میان خانوارها به علت بالا بودن سطح بیکاری و همچنین تلاش‌های شتابزده دولت‌ها در جهت رفع زود هنگام کسری بودجه خود، همچنان وضعیت مبهمی دارند. تصمیم‌گیران جهانی، از جمله کشورهای گروه ۲۰، هنوز به رویکرد روشنی برای عبور از این بلاتکلیفی حاکم بر اقتصاد جهانی و بازگرداندن کل جهان به مسیر رشد دست نیافته‌اند.

اقتصاد جهانی در اواخر سال ۲۰۱۱ به شدت تضعیف شد و در نیمه اول سال ۲۰۱۲ هم با خطرات بیشتری روبه‌رو شد.

پیش‌بینی می‌شود رشد تولید ناخالص داخلی جهان که در سال ۲۰۱۱ هم کاهش یافته بود، در سال ۲۰۱۲ با کاهشی بیشتر، به حدود دو و نیم درصد برسد.

با وجود بهبود ناچیز تولید ناخالص داخلی در ایالات متحده و حتی رشد کمی بیشتر آن در ژاپن، اقتصاد کل کشورهای توسعه یافته با توجه به رکودی که فعلاً گریبان اتحادیه اروپا را گرفته است، احتمالاً در سال ۲۰۱۲ تنها کمی بیشتر از یک درصد رشد خواهد کرد. این رکود در منطقه یورو متمرکز است؛ جایی که مقامات تاکنون نتوانسته‌اند راه‌حل قانع‌کننده‌ای برای عدم توازن داخلی و مشکلات ناشی از بدهی‌های برهم‌انباشته این کشورها ارائه کنند. اتخاذ سیاست ریاضت بلاشرط، خود مانع بازگشت رشد پایدار اقتصادی شده است. واقعیت این است که بدتر شدن شرایط اقتصادی در اروپا اصلاً دور از انتظار نیست.

## ۲. تقاضای داخلی و بالا بودن قیمت محصولات اولیه، عامل اصلی رشد در کشورهای در حال توسعه و اقتصادهای در حال گذار بوده است

در حالی که کشورهای توسعه یافته همچنان به سختی در تلاش‌اند بار دیگر در مسیر بهبود اقتصادی قرار گیرند، انتظار می‌رود نرخ رشد تولید ناخالص ملی در کشورهای در حال توسعه و اقتصادهای در حال گذار در سطح قابل‌توجهی یعنی به ترتیب پنج و چهار درصد باقی بماند. در واقع بیشتر کشورهای در حال توسعه توانسته‌اند به وضعیت پیش از بحران بازگردند و این بیش از هر چیز نتیجه اتخاذ سیاست‌های انبساطی در طرف تقاضا بوده است. برای نمونه، چین توانسته است تنها با کاهشی ناچیز در نرخ رشد کلی در مقایسه با انتظارات قبلی و بدون محدودیت نرخ رشد دستمزدهای واقعی، از کاهش شدید مازاد حساب جاری جلوگیری کند؛ و این در حالی است که آلمان علی‌رغم مازاد قابل ملاحظه نتوانست مانع رکود اقتصادی شود.

رشد مصرف بخش خصوصی و دستمزدها نیز در عملکرد بهتر بسیاری از کشورهای در حال توسعه دخیل بوده است. انتظار می‌رود نرخ رشد تولید ناخالص داخلی کشورهای آمریکای لاتین و دریای کارائیب در سال ۲۰۱۲، با وجود کاهشی نسبی، در حدود

۳/۵ درصد باقی بماند. عامل اصلی این رشد بالا بودن تقاضای داخلی است که خود نتیجه افزایش دستمزدهای واقعی و اعتبارات بخش خصوصی بوده است. کشورهای متعددی به وخیم شدن وضع محیط بیرونی، با سیاست‌های ضد ادواری [۲] از جمله افزایش مخارج عمومی و اتخاذ مواضع انعطاف‌پذیرتر در حوزه سیاست‌های پولی، واکنش نشان داده‌اند. این کشورها از فضای سیاستی ایجاد شده بر اثر افزایش درآمدهای عمومی و سیاست‌های فعال مالی شامل مدیریت جریان سرمایه‌های خارجی بهره جسته‌اند. در نتیجه این اقدامات، نرخ سرمایه‌گذاری در این کشورها روندی افزایشی داشته و نرخ بیکاری به پایین‌ترین سطح در دهه‌های اخیر رسیده است.

در آفریقا نیز در اثر ادامه سیاست‌های انبساطی در در منطقه آفریقای سیاه (زیر صحرا) و بهبود وضع اقتصاد در آفریقای شمالی پس از پایان اختلافات داخلی در سال ۲۰۱۱، نرخ رشد افزایش یافته است. افزایش نسبی قیمت کالاهای اولیه به بهبود توازن بیرونی و مالی انجامید و به بسیاری از این کشورها امکان داد یک سلسله اقدامات محرک مالی را اتخاذ کنند. سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها و منابع طبیعی نیز در جهت حمایت از هزینه‌کرد و رشد داخلی عمل نمود.

آسیا علی‌رغم آنکه همچنان از بالاترین نرخ رشد برخوردار است، کاهش نسبی رشد را تجربه کرده است. به طوری که انتظار می‌رود نرخ رشد تولید ناخالص داخلی در این منطقه از جهان از ۶/۸ درصد در سال ۲۰۱۱ با اندکی کاهش به ۶ درصد در سال ۲۰۱۲ برسد. کشورهای متعددی در این منطقه \_ از جمله چین، هندوستان و ترکیه \_ تحت تأثیر منفی کاهش تقاضا در کشورهای توسعه یافته و همچنین سیاست‌های سخت‌گیرانه پولی متخذ خود در سال ۲۰۱۱ برای جلوگیری از افزایش تورم و قیمت‌داری‌ها قرار گرفتند. البته این کشورها با در نظر گرفتن شرایط نامطلوب اقتصاد جهانی، به تدریج مقررات پولی خود را آسان‌تر کردند و بسیاری از آن‌ها به سیاست‌های ضد ادواری روی آوردند. رشد این منطقه اساساً بر افزایش مستمر درآمد خانوارها و شیفت از تقاضای خارجی به تقاضای داخلی و همچنین بر بالا بودن سطح سرمایه‌گذاری مبتنی بوده است.

انتظار می‌رود اقتصادهای در حال گذار در سال ۲۰۱۲ نرخ رشد بالای ۴ درصدی خود را حفظ کنند. این وضعیت کاملاً مرهون پویایی اقتصاد اعضای گروه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع (CIS) است. قدرت طرف تقاضای داخلی عامل اصلی رشد در این کشورهاست که خود معلول منافع حاصل از رابطه مبادله و/یا ارسال پول نیروی کار شاغل در خارج از کشور بوده است؛ و البته در این میان، بهبود وضع در بخش کشاورزی نیز نقش مهمی داشته است.

### ۳. آهستگی افزایش تجارت جهانی

رشد تجارت جهانی پس از بهبودی قابل ملاحظه در سال ۲۰۱۰، تا ۵/۵ درصد در سال ۲۰۱۱ کاهش یافت و انتظار می‌رود در سال ۲۰۱۲ حتی بیشتر کاهش یابد. علی‌رغم افزایش نسبی در ایالات متحده و ژاپن طی نیمه اول سال ۲۰۱۲، حجم تجارت در اکثر کشورهای توسعه یافته به ویژه در منطقه یورو به سطح خود در پیش از بحران بازنگشته است. در مقایسه، تجارت کشورهای در حال توسعه از پویایی بیشتری برخوردار بوده است؛ هرچند رشد آن حتی در این کشورها هم با کاهشی چشمگیر در سال ۲۰۱۱، تنها شش تا هفت درصد بود. البته در این میان، برخی صادرکنندگان کالاهای اولیه استثنای بودند و توانستند با بهره‌گیری از منافع حاصل از رابطه مبادله، واردات خود را با نرخ‌های دو رقمی افزایش دهند. این کشورها در واقع از افزایش قیمت کالاهای اولیه سود بردند که طی سال ۲۰۱۱ و نیمه اول سال ۲۰۱۲ در حد رکوردهایی تاریخی بالا ماند. با این حال، باید گفت که نشانه‌هایی از ناپایداری شدید این قیمت‌ها وجود دارد، به طوری که پس از به اوج رسیدن قیمت‌ها در ماه‌های ابتدایی سال ۲۰۱۱، شاهد روند کاهشی آن‌ها بوده‌ایم.

### ۴. خطر نزول مجدد اقتصاد جهانی پس از بهبود

موانع اصلی بهبود و بازگشت تعادل به اقتصاد جهانی در کشورهای توسعه یافته متمرکز شده است. در میان این کشورها، ایالات متحده که همچنان بالاترین کسری حساب جاری را داراست، در سال ۲۰۰۹ به علت کاهش قابل توجه واردات، شاهد

کاهش سه درصدی تولید ناخالص داخلی بود. از آن پس نیز، کسری حساب جاری ثابت مانده و رشد تقاضای داخلی کند بوده است. به علاوه، خطر عمده پیش روی جهان این است که سیاست‌های ریاضت مالی شتابزده و افراطی ممکن است تا اوایل سال آینده رشد را به شدت متأثر سازد. افزایش وابستگی اروپا به صادرات، مشکل بزرگ‌تری فرا روی بهبود اقتصاد جهانی است. مزاد خارجی آلمان امروز تنها اندکی کمتر از دوره پیش از بحران است. تاکنون قسمت عمده مزاد آلمان با کسری دیگر کشورهای اروپا جبران شده است. در عین حال بحران کنونی موجب کاهش درآمدها و واردات می‌شود، و در حالی که بیشتر کشورها به دنبال افزایش رقابت‌پذیری خود هستند، موقعیت خارجی اتحادیه اروپا ممکن است به سمت مزادی قابل ملاحظه شیفت کند. در عمل، تمامی کشورهای این منطقه در تلاش‌اند از طریق صادرات، بحران را پشت سر گذارند و این می‌تواند مانعی جدی پیش روی رشد کلی اقتصاد جهانی ایجاد کند و افق‌ها را برای کشورهای در حال توسعه تیره‌تر از پیش سازد.

از بحران در اروپا عموماً با عنوان "بحران بدهی دولت" [۳] یاد می‌شود. در برخی از این کشورها، پس از آغاز بحران، وضع اعتبارات عمومی به شدت وخیم شده و نرخ بهره افزایش یافته است. با این حال باید گفت وضع اعتبارات عمومی در بیشتر کشورهای منطقه یورو اصلاً وخیم‌تر از دیگر کشورهای توسعه یافته همچون ژاپن، بریتانیا و ایالات متحده نیست. در این کشورها عایدی حاصل از اوراق قرضه تا حد رکوردهای تاریخی کاهش یافته است. به طور کلی، وخامت وضع اعتبارات عمومی در کشورهای توسعه یافته اساساً معلول عملکرد "ثابت‌کننده‌های خودکار" [۴] و "طرح‌های کمک مالی" [۵] به مؤسسات مالی پس از شوک اواخر سال ۲۰۰۸ است؛ هرچند شدت وخامت وضع در آن زمان، طرح‌های کمک مالی را کاملاً موجه ساخته بود. در عین حال، ایده ضرورت اتخاذ "استراتژی‌هایی برای خروج" [۶] از محرک‌های مالی و برای تثبیت سریع مالی، طرفداران بسیاری پیدا کرده است. در نتیجه، "ریاضت اقتصادی" در سرتاسر منطقه یورو به قانون طلایی تبدیل و موجب اتخاذ سیاست‌های سخت‌گیرانه صرفه‌جویی مالی به ویژه در کشورهای جنوبی این

منطقه شده است، چنین اقدامی نه تنها می‌تواند در عمل ضدمولد باشد، بلکه برای خود یورو همچون سمی کشنده و برای بقیه دنیا هم مضر باشد.

افزایش کسری مالی در کشورهای اروپایی نه ریشه بحران منطقه یورو، بلکه در واقع تنها از جمله نشانه‌های آن است. تفاوت چشمگیر دستمزدها و قیمت‌ها و در نتیجه ایجاد و عمیق‌تر شدن عدم توازن تجاری میان کشورهای منطقه، علت اصلی اختلاف شدید نرخ بهره وام‌های بلند مدت در اتحادیه اقتصادی و پولی [۷] اروپا است. این عدم توازن‌ها دقیقاً زمانی شروع به شکل‌گیری و افزایش کرد که مهم‌ترین ابزار مقابله با آن‌ها \_ یعنی تغییر نرخ ارز \_ دیگر در اختیار کشورها نبود. حال که بسیاری از کشورهای مهم معتقد به جلوگیری از استفاده از سیاست‌های مالی شده‌اند و با توجه به ناکارآمدی آشکار مجموعه سیاست‌های پولی، کاربرد ابزارهای سیاستی غیرمعمول ضروری است.

## ۵. اصلاحات ساختاری دیگر جایگزین استراتژی رشد نیستند

به طور کلی، لازم است نقش سیاست مالی هم در کشورهای توسعه یافته و هم در کشورهای در حال توسعه و اقتصادهای در حال گذار از یک دیدگاه کلان-اقتصادی پویا مورد بازبینی قرار گیرد. فضای مالی، متغیری عمدتاً درون‌زا است که به مجموعه‌ای از گزینه‌های سیاستی و توانایی‌های نهادی وابستگی دارد. به طور خاص، سیاست‌های کلان-اقتصادی که موجب تثبیت رشد تولید ناخالص داخلی و پایین ماندن نرخ بهره می‌شوند، می‌توانند در تأمین فضای مالی لازم و دستیابی به سطح قابل‌تحمیلی از بدهی‌های عمومی مفید باشند. روشن است که فضای مالی چه در سطح جهانی و چه در سطح منطقه‌ای به طور برابر توزیع نشده است، اما کاهش تقاضای داخلی و رشد تولید ناخالص داخلی هرگز گزینه کارآمدی برای کمک به تثبیت اعتبارات عمومی نبوده است. برای اقتصاد جهانی و همچنین برای روشن‌تر کردن افق‌های پیش روی کشورهای در حال توسعه، ضروری است که کشورهای حائز اهمیت در اقتصاد جهانی، به ویژه کشورهایی که مازاد حساب جاری دارند، از فضای مالی در

دسترس خود هوشمندانه در جهت بازگرداندن اقتصاد به مسیر رشد و کمک به ایجاد توازن در حساب‌های جاری استفاده کنند.

تمرکز مجدد سیاست‌گذاران کشورهای توسعه یافته علی‌الخصوص در اروپا بر "اصلاحات ساختاری" نیز موجب تیرگی بیشتر افق‌های پیش‌رو برای بهبود وضع اقتصاد جهانی شده است. این در حالی است که منظور اصلی آن‌ها از اصلاحات ساختاری غالباً همان آزادسازی بازارهای نیروی کار، شامل کاهش دستمزدها، تضعیف چانه‌زنی جمعی و افزایش بیش از پیش تفاوت دستمزدها میان بخش‌ها و بنگاه‌ها است. اما منطق چنین اصلاحات ساختاری‌ای صحیح نمی‌باشد زیرا صرفاً مبتنی بر ملاحظات اقتصاد خرد است و به ابعاد کلان-اقتصادی بازارهای نیروی کار و تعیین دستمزدها توجهی نمی‌کند. تمرکز بر این نوع اصلاحات می‌تواند در شرایط کنونی که بیکاری در حال افزایش و تقاضای بخش خصوصی در حال کاهش است، خطرناک باشد. به علاوه، بازگرداندن توازن به اقتصاد به چنین شکل نامتقارنی که بار تعدیلات را تنها بر شانه کشورهای بحران‌زده اروپایی قرار می‌دهد که از کسری حساب جاری رنج می‌برند، نهایتاً به کاهش رشد منطقه خواهد انجامید.

## ۶. ضرورت احیای مجدد اصلاحات در حکمرانی جهانی

ساز و کار گروه بیست که در سال ۲۰۰۸ شکل گرفت، توان خود را از دست داده است. این گروه علی‌رغم تداوم ناهماهنگی‌های ناشی از سفته بازی در نرخ ارز، نتوانسته است نظام پولی جهان را اصلاح کند. نظام مالی بین‌المللی نیز همچنان اصلاح نشده باقی مانده است. هرچند بحران موجب شد ضرورت ایجاد بنیانی امن‌تر برای نظام مالی بین‌المللی مورد توجه قرار گیرد، نظر سیاست‌گذاران در این مورد چندان منسجم نبوده است.

اکنون به نظر می‌رسد فرصت طلایی از دست رفته است و به این توصیه که "هر بحران عمده‌ای فرصتی است برای اصلاح که نباید به هدر رود"، اعتنایی نشده است. بحران مالی و اقدامات نجات مالی موجب تمرکز بیشتر بر بخش مالی شده و این بخش نفوذ سیاسی خود را باز یافته است. کسب منافع کوتاه‌مدت به

جای بهره‌وری درازمدت، حتی امروز همچنان ویژگی بنیادین رفتارهای جمعی در بخش مالی است. این خطر واقعی وجود دارد که مؤسسات مالی و فعالیتهای بانکی سایه‌ای بار دیگر موفق به دور زدن مقررات شوند. این چیزی است که آشکارا می‌توان در افتتاحات بانکی اخیر مشاهده کرد.

اقدام بانک‌ها در کشورهای توسعه یافته به کاهش بدهی‌ها، حتی اگر موجه باشد هم می‌تواند بار دیگر آثاری منفی برای کشورهای در حال توسعه همراه داشته باشد. اگر کاهش بدهی‌ها به جای آنکه به آهستگی و به طور منضبط صورت گیرد، تحت فشارهای ناگهانی‌ای که در نتیجه شوک‌های جدید در ترازنامه بانک‌ها منعکس می‌شود انجام پذیرد، احتمالاً وام‌دهی بین‌المللی بانک‌ها نیز از این اقدامات متأثر خواهد شد. از این نظر، دسترسی به اعتبارات تجاری اهمیت خاصی می‌یابد که خود احتمالاً مستلزم اقدام جهانی جدیدی برای تضمین آسیب ندیدن کشورهای در حال توسعه از کاهش شدید اعتبارات خواهد بود.

آن‌ها و نهایتاً عقب افتادن نرخ رشد دستمزدها از نرخ رشد بهره‌وری رخ داد. این روند در برخی کشورها تا دو دهه به طول انجامید. حال نیز که بسیاری از کشورهای توسعه یافته برای غلبه بر بحران کنونی و موج جدید و بی‌سابقه افزایش بیکاری، سیاست محدودسازی دستمزدها را دنبال می‌کنند، این روند احتمالاً حتی تشدید هم خواهد شد. این وضع در چندین کشور توسعه یافته با افزایش شدید فاصله میان گروه‌های بالایی و پایینی هرم درآمدی همراه شده است.

در کشورهای در حال توسعه نیز سهم دستمزدها از دهه ۱۹۸۰ به این سو روندی کاهش داشته است. البته باید در نظر داشت که در بیشتر این کشورها داده‌ها به دقت کشورهای توسعه یافته نیست. بخش بزرگی از جمعیت این کشورها به طور خودفرما به فعالیتهای کم‌بازدهی چون کشاورزی و خرده‌فروشی مشغول‌اند، و در نظر گرفتن تمامی عواید آن‌ها به عنوان درآمد سرمایه‌ای می‌تواند نادرست و گمراه‌کننده باشد.

## ۷. افزایش نابرابری درآمدها: مشکلی سی ساله

ریاضت مالی همراه با کاهش دستمزدها و انعطاف‌پذیرتر ساختن بازارهای نیروی کار، نه تنها موجب انقباض اقتصاد می‌شود، بلکه همچنین به افزایش نابرابری در توزیع درآمدها می‌انجامد و این وضعیت آشکارا در برخی کشورها همبستگی اجتماعی را به خطر انداخته است. البته افزایش نابرابری اصلاً پدیده جدیدی نیست؛ اقتصاد جهانی در سی سال گذشته به طور فراگیر با این مشکل روبه‌رو بوده است، هرچند به نظر می‌رسد که این روند از آغاز هزاره جدید به این سو در برخی کشورهای در حال توسعه متوقف شده است.

نحوه توزیع درآمدها میان سود سرمایه و دستمزد برای دورانی طولانی بدون تغییر باقی مانده بود، اما از حدود سال ۱۹۸۰ به این سو، در بیشتر کشورهای توسعه یافته و بسیاری از کشورهای در حال توسعه سهم دستمزدها در کل درآمدها کاهش یافته است. در چندین کشور توسعه یافته بزرگ، بیشتر این کاهش در سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۵ و هم‌زمان با افزایش بیکاری و در نتیجه فشارهای وارده بر کارگران و تضعیف اتحادیه‌های

## ۸. افزایش نابرابری توزیع درآمدهای شخصی در

### تمام مناطق طی دهه ۱۹۸۰

توزیع درآمدهای شخصی که نشانگر سهم دستمزد و سود سرمایه در درآمدها، نابرابری طبقات درآمدی و توزیع مجدد درآمدها توسط دولت است، در فاصله پایان جنگ جهانی دوم تا اواخر دهه ۱۹۷۰ در بیشتر کشورهای توسعه یافته به سمت برابری رفته بود. اما طی سال‌های بعد فاصله‌ها بیشتر شد. نگاهی به شاخص ضریب جینی [۸] که نابرابری درآمدها را میان تمامی گروه‌های درآمدی نشان می‌دهد، مؤید وجود چنین روندی است: از میان ۲۲ کشور توسعه یافته، در فاصله سال‌های ۱۹۸۰ و ۲۰۰۰، وضعیت توزیع درآمدهای شخصی در ۱۵ کشور وخیم‌تر شده است؛ البته پس از سال ۲۰۰۰، این روند در ۸ کشور تغییر جهت داده است.

در کشورهای در حال توسعه، نابرابری توزیع درآمدهای شخصی عموماً آشکارتر از کشورهای توسعه یافته و اقتصادی‌های در حال گذار است. در این کشورها هم \_ البته به استثنای کشورهای آمریکای لاتین \_ مانند کشورهای توسعه یافته، فاصله

درآمدی در سه دهه اول پس از جنگ جهانی دوم کاهش یافت. اما در دوره ۱۹۸۰-۲۰۰۰ نابرابری درآمدها عموماً در تمامی کشورهای در حال توسعه افزایش یافت. از آغاز هزاره جدید نیز، توزیع درآمدها در مناطق مختلف جهان در حال توسعه شاهد روندهای متفاوتی بوده است.

طی دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، از ۱۸ کشوری که در منطقه آمریکای لاتین و دریای کارائیب اطلاعات مربوط در موردشان موجود است، نابرابری درآمدها در ۱۴ کشور افزایش یافت. ارقام مربوط تا سال ۲۰۰۰ به بیشترین حد خود رسید، اما از آن پس در ۱۵ کشور از ۱۸ کشور موردنظر رو به کاهش گذاشت، هرچند هنوز هم بالاتر از سطح سال‌های دهه ۱۹۸۰ است.

در آفریقا نابرابری حتی از قبل هم بالا بود و در فاصله سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۵ باز هم بیشتر شد؛ اما این افزایش کمی دیرتر از سایر مناطق جهان آغاز شد. از ۲۳ کشور آفریقایی که اطلاعات مربوط در موردشان موجود است، نابرابری درآمدها در ۱۰ کشور (که چندی از آنها جزء کشورهای پرجمعیت محسوب می‌شوند) افزایش یافت، در ۱۰ کشور رو به کاهش گذاشت، و در سه کشور هم تغییری نکرد. پس از سال ۱۹۹۵، فاصله درآمدی در ۱۵ کشور کاهش یافت. اکثر این کشورها در منطقه آفریقای سیاه بودند. این در حالی بود که همچنان از ۱۰ کشور دارای بالاترین نرخ نابرابری توزیع درآمدها در جهان، شش کشور در منطقه آفریقای سیاه بودند.

در آسیا که نابرابری توزیع درآمدهای شخصی عموماً پایین‌تر از سایر مناطق در حال توسعه جهان است، ارقام مربوط به تفاوت درآمدها میان تمامی گروه‌های درآمدی و همچنین سهم گروه‌های بالایی هرم درآمدی در کل درآمد، از اوایل دهه ۱۹۸۰ به این سو کاهش افزایش یافت. بالاترین نابرابری به ویژه در هندوستان مشاهده می‌شود. در فاصله ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۵، در میان ۹ کشور منطقه شرق و جنوب شرقی آسیا هم که اطلاعات مربوط در موردشان موجود است، نابرابری درآمدهای شخصی در هفت کشور افزایش داشت. پس از سال ۲۰۰۰ نیز به جز چند کشور در جنوب شرقی آسیا، رشد نابرابری در شرق آسیا ادامه یافت، البته سرعت این رشد کمتر بود. در بسیاری از کشورهای آسیایی

درآمدهای حاصل از فعالیت‌های مالی با سرعتی بیشتر از سایر فعالیت‌ها رشد کرد.

در چین از سال ۱۹۸۰ به این سو، رشد سریع اقتصادی با افزایش قابل توجه نابرابری همراه بود و این روند پس از سال ۲۰۰۰ هم ادامه داشته است. علی‌رغم افزایش سریع متوسط درآمدهای واقعی، سهم درآمد نیروی کار در کل درآمدها کاهش یافته است و تفاوت دستمزدها از جهات مختلف بیشتر شده است؛ این تفاوت‌ها را می‌توان در فاصله درآمدها در مناطق شهری و روستایی، مناطق مرکزی و ساحلی، و میان درآمد کارگران ماهر در برخی مشاغل و کارگران غیرماهر مهاجر مشاهده کرد. سهم یک درصد بالای هرم درآمدی در کل درآمدها نیز از سال ۱۹۸۵ به این سو افزایش یافته است؛ هرچند ارقام مربوط هنوز هم در مقایسه با سایر کشورهای جهان پایین است.

در منطقه اروپای مرکزی و شرقی، تا اوایل دهه ۱۹۹۰، نابرابری توزیع درآمدها پایین‌تر از تمامی دیگر مناطق جهان بود. پس از آغاز حرکت این کشورها در جهت گذار به نظام اقتصاد بازار، سهم دستمزدها در تولید ناخالص داخلی به شدت کاهش یافت و نابرابری در توزیع درآمدهای شخصی با سرعتی بیشتر از سایر مناطق رشد کرد؛ البته لازم به ذکر است که به هر حال سطح نابرابری درآمدها در این منطقه همچنان پایین‌تر از سایر مناطق جهان است.

در تمامی مناطق، رشد نابرابری درآمدها از اوایل دهه ۱۹۸۰ به این سو با افزایش تمرکز ثروت در طبقات بالای درآمدی همراه بوده است. مالکیت دارایی‌های مالی و واقعی نه تنها منبعی است برای کسب درآمد، بلکه موجب تسهیل دسترسی به اعتبارات و مشارکت ممتاز در تصمیم‌گیری‌های سیاسی می‌شود. در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، تمرکز مالکیت زمین نقش ویژه‌ای در این ارتباط دارد. این تمرکز به طور خاص در آمریکای لاتین که نابرابری درآمدها هم بالاست، زیاد است. این در حالی است که تمرکز مالکیت زمین در آسیای شرقی و جنوب شرقی و در منطقه آفریقای سیاه نسبتاً پایین است.

## ۹. آیا افزایش نابرابری درآمدها امری ناگزیر است؟

تغییر در وضعیت توزیع درآمدها طی سه دهه گذشته با سرعت گرفتن جریان‌های تجاری و مالی، گسترش شبکه‌های تولید بین‌المللی و تحول سریع تکنولوژیکی به ویژه به علت پیشرفت در فناوری‌های اطلاعات و ارتباطات همراه بوده است. این شرایط موجب شکل‌گیری این تلقی عمومی شده است که افزایش نابرابری درآمدها به طور ناگزیر محصول جانبی تحولات ساختاری ناشی از جهانی‌شدن و تحول تکنولوژیکی یا حتی پیش شرطی برای آن‌هاست. اما واقعیت این است که تحولات ساختاری در سرتاسر قرن گذشته رخ داده است که در بسیاری از دوره‌های آن سطح نابرابری درآمدها به طور قابل ملاحظه‌ای پایین‌تر بوده است.

درست است که طی چند دهه گذشته آزادسازی‌های تجاری و مالی و افزایش مشارکت کشورهای در حال توسعه در رنجیره‌های بین‌المللی تولید و همچنین در تجارت بین‌المللی محصولات کارخانه‌ای موجب تسریع جهانی‌شدن گردیده است. به علاوه، ممکن است پیشرفت‌های صورت گرفته در کاربرد فناوری‌های اطلاعات و ارتباطات در دهه‌های اخیر، از تحولات تکنولوژیکی در مراحل ابتدایی‌تر توسعه اقتصادی سریع‌تر بوده باشد. اما نباید فراموش کنیم که جهان طی دهه‌های پیشین نیز شاهد افزایش سریع بهره‌وری بوده است، و این در حالی بود که در آن دوران تفاوت‌های موجود درآمدها همراه با ایجاد مشاغل جدید کافی کاهش یافت.

## ۱۰. تحول ساختاری و استراتژی‌های شرکت‌ها در کشورهای توسعه یافته

در کشورهای توسعه یافته که در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ وارد دوره عادی "صنعت‌زدایی" [۹] شدند، تحول ساختاری تحت تأثیر رشد سریع بخش مالی و تا حدودی پیشرفت‌های صورت گرفته در فناوری‌های اطلاعات و ارتباطات و همچنین افزایش رقابت از سوی کشورهای در حال توسعه بوده است. در برخی کشورها، این شرایط با شیفت تقاضا به سمت نیروی کار

دارای مهارت‌های متفاوت \_ یعنی کاهش تقاضا برای کارگران نسبتاً ماهر در مقایسه با هر دو گروه کارگران بسیار ماهر و غیر ماهر \_ همراه بوده است. از اواسط دهه ۱۹۹۰، سرعت افزایش واردات از کشورهای در حال توسعه عمدتاً به علت برون‌مرزی کردن [۱۰] تولید در کشورهای توسعه یافته بیشتر شده است.

افزایش این گونه تغییر مکان فعالیت‌های تولیدی، نه فقط از افزایش تلاش‌های کشورهای در حال توسعه برای جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی ناشی می‌شود، بلکه همچنین نتیجه تغییر روزافزون در استراتژی شرکت‌ها در کشورهای توسعه یافته است. تأکید بر بیشینه‌سازی منافع برای سهام‌داران، مدیران شرکت‌ها را به تمرکز بر سوددهی کوتاه‌مدت و افزایش ارزش سهام شرکت‌های خود در بازار بورس واداشته است. این رویکرد موجب تغییر رویه شرکت‌ها در پاسخ‌گویی به فشارهای رقابتی در شرایطی شده است که نرخ بیکاری هم بالاست. آن‌ها به جای نگاه به افق‌های بلندمدت و تلاش در جهت ارتقای بیش از پیش فناوری تولید و همچنین ترکیب محصولات خود از طریق سرمایه‌گذاری و نوآوری برای بهبود بهره‌وری، به طور فزاینده‌ای به برون‌مرزی کردن فعالیت‌های تولیدی و انتقال آن به سرزمین‌هایی در کشورهای در حال توسعه و اقتصادهای در حال گذار که دستمزدها پایین است و به تلاش در جهت کاهش هزینه واحد نیروی کار داخلی از طریق "محدودسازی افزایش دستمزدها" [۱۱] متکی بوده‌اند. ضعیف بودن قدرت چانه‌زنی کارگران به علت تهدیدات همیشگی احتمال بیکاری که موجب تقویت مواضع کارفرمایان در مقابل کارگران شده است، اتخاذ این گونه استراتژی‌ها را آسان‌تر ساخته است. این روند با افزایش نابرابری دستمزدها در میان کارگران دارای مهارت‌های متفاوت و همچنین در میان کارگران دارای مهارت‌های مشابه در مشاغل متفاوت همراه بوده است.

## ۱۱. عوامل ساختاری و کلان - اقتصادی مؤثر بر نابرابری در کشورهای در حال توسعه

افزایش نابرابری‌ها در مناطق مختلف جهان در حال توسعه و در اقتصادهای در حال گذار را می‌توان در شرایط مختلف



توسعه‌ای آن‌ها مشاهده کرد. در برخی موارد از جمله در برخی کشورهای آسیایی، این وضعیت با رشد سریع اقتصادی همراه بوده؛ و در برخی دیگر همچون کشورهای آمریکای لاتین طی دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ و اقتصادهای در حال گذار طی دهه ۱۹۹۰، در دوره‌های کساد یا رکود اقتصادی رخ داده است.

برخی کشورهای در حال توسعه همچون کشورهای آمریکای لاتین و همچنین اقتصادهای در حال گذار طی دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، روند افزایش نابرابری‌ها با "صنعت‌زدایی پیش از موقع" همراه بود. در این شرایط، نیروی کار از فعالیت‌های تولیدی در بخش رسمی به مشاغل کم‌بهره‌تر با حق‌الزحمه‌های پایین‌تری همچون خدمات غیررسمی و تولید محصولات اولیه انتقال یافت. کاهش اشتغال در بخش صنعت، همراه با کاهش شدید ۲۰ تا ۳۰ درصدی دستمزدهای واقعی، موجب افزایش فاصله‌های درآمدی در کنار توقف رشد یا حتی کاهش متوسط درآمدهای سرانه در برخی کشورهای آمریکای لاتین شد.

یکی از علل این وضع این بود که برای برخی کشورهای برخوردار از ذخایر غنی منابع طبیعی و دارای بخش صنعت نوپا، تداوم فرآیند پویای تحول ساختاری پس از آزادسازی نظام اقتصادی در مقابل رقابت جهانی بسیار دشوار بود. برخلاف کشورهای توسعه یافته، این کشورها هنوز قابلیت‌های لازم را برای نوآوری تکنولوژیکی که آن‌ها را قادر سازد از فرصت‌های به دست آمده در اثر جهانی شدن برای ارتقای فعالیت‌ها به سمت فعالیت‌های "سرمایه‌بر" [۱۲] و "فناوری‌بر" [۱۳] استفاده کنند، کسب نکرده بودند. به علاوه، برخلاف کشورهای کم‌درآمد در مراحل ابتدایی صنعتی شدن، این کشورها دیگر از نیروی کار ارزان فراوان برخوردار نبودند و در نتیجه چندان نمی‌توانستند از برون‌مرزی کردن فعالیت‌های "نیروی کار-بر" [۱۴] توسط شرکت‌های کشورهای توسعه یافته بهره‌مند شوند. کشورهایی که زودتر ظرفیت تولید صنعتی را کسب کرده بودند نیز احتمالاً تحت تأثیر منفی افزایش واردات محصولات کارخانه‌ای از دیگر کشورهای در حال توسعه‌ای قرار می‌گرفتند که سطح دستمزدها در آن‌ها پایین‌تر بود.

با این حال باید گفت که سیاست‌های کلان-اقتصادی و مالی اتخاذ شده به دنبال بروز بحران بدهی‌های اوایل دهه ۱۹۸۰، علت اصلی صنعت‌زدایی در برخی کشورهای در حال توسعه طی دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ بوده است. این کشورها در اجرای برنامه‌های تعدیل ساختاری تحت حمایت نهادهای مالی بین‌المللی، اقدام به آزادسازی مالی همراه با آزادسازی تجاری کردند، ضمن آنکه برای مقابله با افزایش نرخ تورم و جلب سرمایه‌گذاری خارجی نرخ بهره داخلی را هم افزایش دادند. در بیشتر این کشورها، این اقدامات علی‌رغم تلاش‌های تولیدکنندگان داخلی در جهت مقابله با فشارهای وارده بر قیمت‌ها از طریق محدودسازی افزایش دستمزدها یا تعلیق کارکنان، موجب اضافه قیمت‌گذاری پول ملی، کاهش رقابت‌پذیری تولیدکنندگان داخلی و کاهش تولیدات صنعتی و سرمایه‌گذاری ثابت شد.

در برخی دیگر از کشورها همچون هندوستان و بسیاری از کشورهای آفریقایی، بخش تولیدات کارخانه‌ای با چنان سرعتی رشد نکرده است که اشتغال کافی ایجاد کند و بخش اعظم جمعیت نیروی کار جذب مشاغل غیر رسمی و کم‌درآمدتر شده است، و این در حالی بوده است که آزادسازی قیمت‌ها در بخش کشاورزی موجب کاهش درآمد کشاورزان به ویژه در آفریقا شده است. واقعیت این است که منافع حاصل از آزادسازی اساساً نصیب تجار شده است تا کشاورزان. به علاوه، در جاهایی چون کشورهای آسیای جنوب شرقی و بخش‌هایی از آفریقا که صنعتی شدن عمدتاً متکی به ادغام در شبکه‌های بین‌المللی تولید بوده است، فعالیت‌های تولیدی و اشتغال‌زایی اساساً در فعالیت‌های نیروی کار-بر و بدون تحریک یا کمک به تداوم فرآیند پویای تعمیق صنعتی صورت گرفته است. در نتیجه، الگوی سنتی تخصص‌گرایی در کالاهای اولیه و "محصولات کارخانه‌ای منابع طبیعی-بر"، اگر نگوییم تقویت شده، حداقل به همان شکل حفظ شده است.

## ۱۲. بهبود نسبی توزیع درآمدها پس از اواخر دهه ۱۹۹۰

بهبود شرایط بیرونی علی‌الخصوص افزایش قیمت کالاهای اولیه و فشارهای ناشی از پرداخت بدهی‌ها، موجب کاهش نابرابری درآمدها در آمریکای لاتین و بخش‌هایی از آفریقا و آسیای جنوب شرقی طی دهه اخیر شده است. با این حال، به علت تفاوت در ساختارهای درونی و سیاست‌های داخلی کشورها، این بهبود همه جا یکسان نبوده است. در کشورهای در حال توسعه غنی از منابع طبیعی و اقتصادهای در حال گذار که تمرکز مالکیت زمین و منابع معدنی بالا است، افزایش قیمت نفت و محصولات معدنی می‌تواند موجب افزایش نابرابری درآمدها شود. البته برخی کشورهای غنی از منابع طبیعی به خصوص در آمریکای لاتین، توانسته‌اند از سال ۲۰۰۲ به این سو از منافع حاصل از رابطه مبادله در جهت رشد فراگیر در کل اقتصاد و در نتیجه کاهش فاصله‌های درآمدی بهره‌برداری کنند. آن‌ها این موفقیت را با افزایش درآمدهای مالی و اتخاذ سیاست‌های هدفمند مالی و صنعتی کسب کردند که به ایجاد مشاغل باکیفیت در خارج از بخش کالاهای اولیه کمک کرد. افزایش هزینه‌کرد مالی به طور مستقیم موجب اشتغال‌زایی در بخش‌های عمومی و خدمات شد و به طور غیرمستقیم به ایجاد مشاغل مرتبط با توسعه زیرساخت‌ها و همین‌طور اشتغال‌زایی در صنایع کارخانه‌ای کمک کرد. اتخاذ سیاست‌های ضد ادواری مالی و وضع مالیات‌های تصاعدی [۱۵] بیشتر بر درآمدها نیز در این میان مؤثر بود. از سوی دیگر، بسیاری از کشورها از افزایش درآمدهای عمومی در جهت افزایش هزینه‌کرد در بخش اجتماعی بهره‌برداری کردند. برخی کشورها هم به منظور مقابله با سفته‌بازی در جریانات ورودی سرمایه و جلوگیری از اضافه قیمت‌گذاری پول ملی، نظام ارزی مدیریت شده را اتخاذ کردند و به کنترل سرمایه‌ها پرداختند.

## ۱۳. صنعتی‌شدن سریع همراه با رشد نابرابری در آسیا

در بسیاری از کشورهای آسیای شرقی و جنوب شرقی، سیاست‌های کلان-اقتصادی و صنعتی حامی سرمایه‌گذاری مولد موجب صنعتی‌شدن سریع و تقویت رشد اقتصادی آن‌ها در شرایط جهانی‌شدن گردید. در این مناطق، جابه‌جایی در توزیع درآمدها طی چند دهه اخیر به شدت تحت تأثیر ایجاد فرصت‌های شغلی متعدد در فعالیت‌های دارای بهره‌وری بالا به ویژه در بخش تولیدات کارخانه‌ای بوده است. به همین علت، نیروی کار توانسته است از مشاغل کم‌بهره‌ور که غالباً در مناطق روستایی مستقرند به مشاغل بهره‌ورتر انتقال یابد. با عقب افتادن عرضه از تقاضا برای کارگران ماهرتر، سرعت رشد دستمزدها برای این‌گونه مشاغل از متوسط رشد دستمزدها پیشی گرفت. به علاوه، آزادسازی مالی موجب رشد سریع‌تر درآمدهای حاصل از فعالیت‌های مالی در مقایسه با سایر فعالیت‌ها شد. از آنجا که نابرابری درآمدها مانع رشد بازارهای داخلی می‌شود، حرکت به سوی کاهش نابرابری در توزیع درآمدها می‌تواند به ارتقای بهره‌وری بدون تمرکزگرایی در بخش‌های دارای دستمزدها و مهارت‌های پایین در شبکه‌های تولید منطقه‌ای و بین‌المللی کمک کند.

در چین، افزایش نابرابری همچنین به شکل رشد نابرابری درآمدها و افزایش فاصله درآمدی میان مناطق شهری و روستایی دیده می‌شود. به نظر می‌رسد که این وضعیت نتیجه تمرکززدایی مالی و سیاست‌های تجاری و صنعتی، از جمله سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها بوده است که به مناطق ساحلی نزدیک به مسیرهای تجاری بین‌المللی توجه بیشتری داشته و تولید سرمایه‌بر و بزرگ‌مقیاس را به تولید در مقیاس‌های کوچک ترجیح داده است. از سوی دیگر، تفاوت دستمزدها به رشد کلی نابرابری کمک کرده است، چرا که توزیع دستمزدها به نفع کارگران ماهر در بخش‌های دارای فناوری بالا و همچنین بخش‌های مالی و خدمات جابه‌جا شده است و کارگرانی که از مناطق روستایی

مهاجرت کرده‌اند در مقایسه با کارگران شهری، دستمزدها و مزایای اجتماعی کمتری دریافت می‌کنند.

## ۱۴. نقش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و جابه‌جایی تولید

تصمیمات جهانی شرکت‌های فراملی در حوزه تولید و سرمایه‌گذاری نقش مهمی در فرآیند جهانی‌شدن داشته است. این گونه تصمیمات، محصولات مراحل مختلف تولید برون‌سپاری شده به کشورهای متفاوت را در شبکه‌ای فرامرزی از فرآیند تولید ادغام می‌کند که دائماً نیز در حال تحول است. شرکت‌های فراملی نوعاً از طریق انتقال بخش‌هایی از فناوری به بنگاه‌های خارجی وابسته به خود و در واقع ترکیب فناوری پیشرفته خود با نیروی کار ارزان خارجی موفق به این کار می‌شوند. طی دو دهه گذشته و البته به علت اوضاع و احوال خاص ناشی از افزایش بیکاری، جریانات خروجی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در برخی مواقع موجب ایجاد فشار بر دستمزدها و اشتغال در بخش تولیدات کارخانه‌ای شد که این خود به افزایش نابرابری درآمدها در بزرگ‌ترین کشورهای توسعه یافته کمک کرد.

مدارک در مورد کشورهای در حال توسعه، نشانگر یک وضعیت مشخص نیست، اما این مسلم است که سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی هرگز به تنهایی برای تغییر توازن در بازارهای نیروی کار به نفع نیروی کار شاغل در این یا آن طرف این جریان، کافی نبوده است. شگفت آنکه در هر دو گروه کشورهای سرمایه‌فرست و سرمایه‌پذیر، از نظر سیاست‌های بازار نیروی کار و تعیین دستمزدها، پاسخ‌های مشابهی به افزایش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی مشاهده می‌کنیم؛ کشورهای سرمایه‌فرست تلاش داشته‌اند از طریق مقررات‌زدایی از بازارهای نیروی کار خود و اعمال فشار بر دستمزدها مانع روند جابه‌جایی تولید به خارج از کشور شوند؛ در حالی که کشورهای سرمایه‌پذیر نیز تلاش کرده‌اند برای جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی بیشتر، بازارهای نیروی کار خود را هرچه انعطاف‌پذیرتر کنند. به همین ترتیب، دولت‌ها اغلب تلاش کرده‌اند از طریق کاهش مالیات‌ها

مزایای محلی‌ای را ایجاد کنند یا معایب داخلی احتمالی را جبران کنند و در نتیجه با ابزارهای مالی بر سود خالص شرکت‌های فراملی بیفزایند و احتمال کاهش آن را نیز محدود سازند.

## ۱۵. نقطه عطف: آزادسازی مالی و اتخاذ

### سیاست‌های "بازار-پسند" [۱۶]

برای درک صحیح علل افزایش نابرابری، باید توجه داشت که روند افزایش نابرابری با تغییر جهت کلی سیاست‌های اقتصادی از دهه ۱۹۸۰ به این سو هم‌زمان بوده است. در بسیاری از کشورها آزادسازی تجاری با مقررات‌زدایی از نظام مالی داخلی و آزادسازی حساب‌های سرمایه همراه بوده است، و این همه موجب گسترش سریع جریانات بین‌المللی سرمایه شد. بدین ترتیب مالیه بین‌الملل حیاتی مستقل یافت و به طور فزاینده‌ای از تأمین اعتبار برای سرمایه‌گذاری واقعی یا برای جریان بین‌المللی کالا دور و به تجارت دارایی‌های مالی موجود نزدیک شد. این نوع تجارت در غالب موارد به کسب و کاری سودآورتر از ایجاد ثروت از طریق سرمایه‌گذاری‌های جدید تبدیل شد.

به طور کلی کشورها رویکرد قدیمی مداخله‌گرایانه خود را که بر کاهش بیکاری و نابرابری درآمدها متمرکز بود، کنار گذاشتند. تحول مذکور بر این باور مبتنی بود که رویکرد پیشین در حل مشکل رکود تورمی ایجاد شده در بسیاری از کشورهای در حال توسعه طی نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ موفق نبوده است. به همین علت کشورها رویکردی "بازار-پسند" تر را به جای آن اتخاذ کردند که بر حذف هرگونه عامل اختلال در بازار تأکید داشته و بر اعتقاد راسخ کشورها به کارآمد بودن ایستای بازارها مبتنی است. این تغییر جهت عمومی متضمن تغییر در سیاست‌های کلان-اقتصادی بود؛ سیاست پولی اولویت را منحصرأً به مقابله با تورم داد، در حالی که کاهش بیکاری هدف اصلی انعطاف‌پذیرتر کردن تعیین دستمزدها و شرایط "استخدام و اخراج" بود. این رویکرد با تکیه بر نظریات ایستای اقتصاد نئوکلاسیک، بر این عقیده مبتنی بود که انعطاف‌پذیر شدن دستمزدها و رشد نابرابری در توزیع درآمدها می‌تواند با افزایش سود خالص و/یا پس‌انداز کل موجب ارتقای سرمایه‌گذاری شود.

اما همراه با گسترش فعالیت‌های مالی، افزایش نابرابری‌ها غالباً موجب رشد بدهی‌ها شد، چرا که گروه‌های درآمدی پایین و متوسط نمی‌توانستند بدون توسل به اعتبارات، سطح مصرف خود را حفظ کنند یا افزایش بخشند. این شرایط به نوبه خود با افزایش درآمدهای صاحبان دارایی‌های مالی، موجب وخامت هر چه بیشتر نابرابری‌ها شد. به علاوه، وقتی که افزایش بیش از اندازه بدهی‌ها در نهایت موجب بحران‌های مالی شد، در اغلب موارد نابرابری رشد کرد، زیرا هزینه بحران‌ها عموماً تأثیر نامتناسبی بر فقیرترین گروه‌ها داشت.

در حالی که این تغییر جهت سیاست‌ها در بیشتر کشورهای توسعه یافته از اواخر دهه ۱۹۷۰ به این سو رخ داد، تفکرات جدید در کشورهای در حال توسعه هم به تدریج طی دهه‌های بعد در شکل‌گیری سیاست‌های این کشورها تأثیر گذاشت. به طور خاص، تعداد قابل توجهی از این کشورها مجبور می‌شدند شرایط تحمیلی برای برخورداری از کمک‌های نهادهای مالی بین‌المللی را رعایت کنند، یا آنکه به دلایل دیگر سیاست‌های خود را با توصیه‌های مذکور در "اجماع واشنگتن" هم‌سو می‌کردند.

## ۱۶. مقررات‌زدایی از بازارهای نیروی کار و اصلاحات مالیاتی

در مورد بازارهای نیروی کار، این جهت‌گیری جدید سیاست‌ها به معنی مقررات‌زدایی و ایجاد انعطاف‌پذیری‌های جدید بود. عدم تمایل کارگران به قبول کاهش دستمزدها، به عنوان مهم‌ترین علت ماندگاری بیکاری شناخته می‌شد. در محیطی حاصل از افزایش و استمرار بیکاری، در کشورهایی که اتحادیه‌های کارگری از نفوذ برخوردار بودند، این نفوذ کاهش یافت و در کشورهای دیگر هم امکان تقویت این اتحادیه‌ها منتفی شد. در نتیجه این وضعیت، قدرت چانه‌زنی در مذاکرات مربوط به تعیین دستمزدها به طرف کارفرمایان شیف‌ت کرد، و افزایش دستمزدها در مقایسه با منافع حاصل از بهره‌وری پایین نگه داشته شد که این نیز خود موجب افزایش گسترده سهم سود حاصل از سرمایه در کل درآمدها گردید.

جای تعجب است که رشد مجدد بیکاری در جریان بحران

مالی سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹، به جای آنکه موجب تجدیدنظر در این رویکرد شود، به تأکید دوباره بر اولویت انعطاف‌پذیری بازارهای نیروی کار در اکثر کشورهای توسعه یافته انجامید. تنها چند کشور که بیشتر در آمریکای لاتین قرار دارند، از این جهت‌گیری سیاست‌ها تبعیت نکردند. این کشورها به جای این روش، بر سیاست‌هایی تمرکز کردند که بدون ایجاد مانع برای رشد و هم‌گرایی اقتصادی در سطح جهان، موجب بهبود وضعیت اقتصادی فقرا و همچنین قدرت چانه‌زنی کارگران می‌شوند.

در حوزه سیاست‌های مالی، تغییر جهت سیاست اقتصادی از اوایل دهه ۱۹۸۰ به سوی اصل کمینه‌کردن مداخله دولت و تقویت نیروهای بازار موجب حذف موارد "اخلال در بازار" [۱۷] در اثر مالیات‌بندی شد. در این رویکرد، توزیع فشار مالیات و تخصیص هزینه‌کرد عمومی، اساساً باید نه با توجه به ملاحظات توزیعی، بلکه بر طبق معیارهای کارایی صورت گیرد. بر این اساس، انتظار می‌رفت که وضع مالیات‌های پایین‌تر بر سود شرکت‌ها و تعیین نرخ مالیات پایین‌تر بر درآمدهای نهایی در طبقات بالای هرم درآمدی، موجب تقویت انگیزه‌ها و افزایش منابع خود شرکت‌ها برای سرمایه‌گذاری شود. استدلال دیگر برای حمایت از وضع مالیات‌های پایین‌تر برای گروه‌های پردرآمدتر، عبارت بود از اینکه جابه‌جایی توزیع درآمدها در اثر این سیاست می‌تواند موجب افزایش پس‌اندازها شود، زیرا این گروه‌های درآمدی بیش از متوسط جامعه میل به پس‌انداز دارند. همچنین گفته می‌شد که افزایش پس‌اندازها نیز به نوبه خود موجب افزایش سرمایه‌گذاری می‌شود.

در بسیاری از کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه، این‌گونه اصلاحات لیبرالی مالیات‌ها به کاهش نسبت مالیات‌ها به تولید ناخالص داخلی، کاهش نرخ مالیات‌های نهایی، و تقویت عناصری از نظام عواید عمومی (یعنی افزایش نامتناسب فشارهای مالیاتی بر گروه‌های کم‌درآمدتر) انجامید که بر توزیع درآمدها تأثیر کاهشی داشتند. در کشورهای توسعه یافته، این وضع با کاهش قابل توجه سهم عواید حاصل از مالیات‌های مستقیم در تولید ناخالص داخلی همراه شد.

## ۱۷. کاهش فضای مالی در کشورهای در حال

### توسعه

اصلاحات مالی در کشورهای در حال توسعه طی دهه ۱۹۸۰ همراه با کاهش درآمدهای تعرفه‌ای در اثر آزادسازی تجاری، همچنین موجب کاهش یا توقف رشد عواید عمومی شد، به طوری که دولت‌ها احساس کردند برای تقویت فرآیند توسعه و اقدام جهت بهبود وضع توزیع درآمدها، باید حوزه کار خود را بزرگ‌تر کنند. رکود جریانات سرانه کمک‌های رسمی توسعه‌ای [۱۸] در دهه ۱۹۸۰ و کاهش مطلق شدید آن‌ها در دهه ۱۹۹۰، بر وخامت این مشکل افزود. در نتیجه این وضع، در بسیاری از کشورهای در حال توسعه تأمین خدمات عمومی کاهش یافت، و این امر در اغلب موارد علی‌الخصوص در آفریقا و آمریکای لاتین اثرات کاهشی داشت یا موجب عدم دسترسی گروه‌های کم‌درآمد به این‌گونه خدمات شد.

کمک‌های رسمی توسعه‌ای پس از کاهش تا کم‌ترین سطوح، از اوایل دهه ۱۹۹۰ دوباره رو به افزایش گذاشت. با این حال، سهم عظیمی از این افزایش تنها نصیب چند کشوری شد که پس از سال‌ها ناآرامی داخلی به تدریج به وضع عادی برمی‌گشتند، یا آنکه به شکل بخشش بدهی‌ها به کشورهای اختصاص یافت که با افزایش بدهی‌های عقب‌افتاده مواجه بودند. بدین ترتیب این افزایش کمک‌های توسعه‌ای تأثیر چندانی بر بودجه‌های جاری اکثر کشورهای دریافت‌کننده نداشت. البته بخش فزاینده‌ای از کمک‌های توسعه‌ای صرف بهداشت، آموزش یا سایر اهداف اجتماعی می‌شد و این تأثیرات مثبتی بر وضع توزیع درآمدها در کشورهای دریافت‌کننده داشت. با این حال، از آنجا که این افزایش سهم اهداف اجتماعی در کمک‌های توسعه‌ای متضمن کاهش سهم اختصاص‌یافته به سرمایه‌گذاری در جهت رشد در زیرساخت‌های اقتصادی و ظرفیت‌های تولیدی بود، تأثیر آن بر اصلاحات ساختاری و ایجاد مشاغل و فرصت‌های درآمدی جدید کاملاً محدود بود.

## ۱۸. شکست بازار نیروی کار و اصلاحات مالی

رشد ناکافی متوسط دستمزدهای واقعی، همراه با اصلاحات نامناسب مالیاتی، علل اصلی افزایش نابرابری در بیشتر کشورها بوده و در عین حال به تحقق انتظارات در مورد تسریع رشد و کاهش بیکاری هم نینجامیده است. واقعیت این است که هرگونه رویکرد سیاستی که اهمیت نقش توزیع درآمدها در رشد تقاضا و اشتغال‌زایی را نادیده بگیرد، محکوم به شکست است. جابه‌جایی در توزیع درآمدها به سمت گروه‌های پردرآمد و دارای نرخ پس‌اندازهای بالاتر، به معنی کاهش تقاضا برای کالاهای تولیدی شرکت‌هاست. وقتی که بهره‌وری رشد می‌کند بدون آنکه دستمزدها نیز به همراه آن افزایش یابد، تقاضا نهایتاً از تولید عقب خواهد افتاد، و در نتیجه موجب کاهش به‌کارگیری ظرفیت‌ها و سود خواهد شد. این وضع نیز عموماً در نهایت به کاهش و نه افزایش سرمایه‌گذاری خواهد انجامید.

پایین‌تر بودن نرخ افزایش دستمزدهای واقعی از رشد بهره‌وری و افزایش ناامنی شغلی، به طور سیستماتیک موجب بی‌ثباتی تقاضای داخلی می‌شود و به جای کاهش بیکاری، به افزایش آن کمک می‌کند. بدین ترتیب می‌توان گفت اتکای صرف به سازوکار بازار نمی‌تواند از عدم تعادل در بازارهای نیروی کار جلوگیری کند. واقعیت این است که درست پیش از موج جدید افزایش بیکاری در کشورهای توسعه یافته \_ از متوسط شش درصدی در سال ۲۰۰۷ به حدود ۹ درصد در سال ۲۰۱۱ \_ سهم دستمزدها در تولید ناخالص داخلی به پایین‌ترین سطح خود در دوران پس از جنگ جهانی دوم نزول کرده بود. نه کاهش متوسط دستمزدها و نه افزایش تفاوت دستمزدها چه در سطح بخشی و چه در سطح بنگاهی، هیچ‌کدام نمی‌تواند موجب شود نیروی کار جایگزین سرمایه شود، یا بیکاری در کل اقتصاد کاهش یابد. به علاوه، بالا بردن تفاوت دستمزدها در میان بنگاه‌ها به منظور غلبه بر بحران کنونی در کشورهای توسعه یافته هم راه‌حل مسأله نیست، زیرا خود موجب کاهش تفاوت سود در میان بنگاه‌ها می‌شود. این در حالی است که اتفاقاً این تفاوت سود است که انگیزه سرمایه‌گذاری و پویایی نوآوری در

اقتصادهای مبتنی بر بازار می‌شود. اگر بنگاه‌های ناکارآمد نتوانند کاستی سود خود را با کاهش دستمزدها جبران کنند، باید برای ادامه حیات خود بهره‌وری را افزایش دهند و به نوآوری بپردازند. به همین ترتیب، بهبود احتمالی اولیه در رقابت‌پذیری داخلی که می‌تواند نتیجه استفاده از منافع حاصل از بهره‌وری برای کاهش قیمت‌های صادراتی باشد نیز اقدامی پایدار نیست، زیرا بر رشد و اشتغال‌زایی در سایر کشورها تأثیر منفی می‌گذارد. به علاوه، این استراتژی در صورتی که کشورهای متعددی که تولیدکنندگان‌شان در صحنه رقابت بین‌المللی حضور دارند، به طور هم‌زمان آن را دنبال کنند، عملاً موجب کاهش دستمزدها خواهد شد. این‌گونه رویه‌ها می‌تواند بخش‌های بزرگی از جمعیت این کشورها را از سهمیم بودن در منافع حاصل از بهره‌وری محروم کند. همین استدلال در مورد رقابت‌های مالیاتی در سطح بین‌المللی، به خصوص در ارتباط با مالیات بر شرکت‌ها نیز صدق می‌کند.

## ۱۹. ضرورت تغییر جهت‌گیری سیاست‌ها در حوزه دستمزدها و بازار نیروی کار

تغییر الگوی توزیع درآمدها به طوری که تمامی جامعه در پیشرفت کلی اقتصاد سهمیم گردد، باید به مهم‌ترین هدف سیاست‌ها تبدیل شود. به همین علت است که علاوه بر سیاست‌های پولی و مالی حامی اشتغال و رشد، سیاست‌های مناسب درآمدی نیز می‌تواند در دستیابی به سطحی از نابرابری درآمدی که برای جامعه قابل قبول باشد و در عین حال ایجاد افزایش در تقاضایی که موجب ایجاد اشتغال شود، نقش مهمی ایفا کند. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های هرگونه سیاست درآمدی باید تضمین این امر باشد که شتاب افزایش متوسط دستمزدهای واقعی و متوسط بهره‌وری یکسان باشد. در تعدیل عادی دستمزدها هم باید یک هدف توری در نظر گرفته شود. چنانچه قاعده این باشد که افزایش دستمزدها در اقتصاد با رشد متوسط بهره‌وری به علاوه یک هدف توری هم‌آهنگ باشد، سهم دستمزدها در تولید ناخالص داخلی ثابت می‌ماند و کلیت نظام اقتصادی می‌تواند تقاضای کافی برای به‌کارگیری کامل

ظرفیت‌های تولیدی‌اش را ایجاد کند. بدین ترتیب اقتصاد کشور می‌تواند از خطر افزایش و تداوم بیکاری در امان بماند و مجبور نباشد مرتباً به اتخاذ سیاست‌های ماکتیلیستی معروف به "همسایهات را گدا کن" [۱۹] دست یازد تا تقاضای لازم برای مازاد عرضه خود ایجاد کند.

برای اعمال درست این قاعده، تعدیل دستمزدها باید با نگاه به آینده صورت گیرد، بدین معنی که در انجام آن باید به جای نرخ‌های جاری رشد بهره‌وری و تورم در دوره قبلی (یا همان نگاه به گذشته) به روند بهره‌وری و هدف توری تعیین شده توسط دولت یا بانک مرکزی برای دوره بعد توجه شود. نگاه به گذشته تنها موجب تداوم بیشتر تورم بدون دستیابی به سطح مطلوب دستمزدهای واقعی خواهد شد. پیوند زدن دستمزدها به رشد بهره‌وری و هدف توری رسمی بانک مرکزی، همچنین می‌تواند بانک مرکزی را در انجام وظیفه خود در مورد جلوگیری از تورم یاری دهد و فضای بیشتری برای تحریک سرمایه‌گذاری و رشد در اختیار آن بگذارد. در این میان سازوکارهای چانه‌زنی جمعی می‌تواند به موفقیت سیاست‌های درآمدی کمک کند.

افزایش دستمزدها به طور هم‌آهنگ با رشد کلی بهره‌وری و هدف توری، قبل از هر چیز مانع کاهش سهم دستمزدها و شکل‌گیری تفاوت‌های قابل‌ملاحظه میان دستمزدها برای مشاغل مشابه خواهد شد. با این حال، وقتی که سهم دستمزدها کاهش می‌یابد و نابرابری‌ها میان درآمدهای شخصی افزایش می‌یابد، همان‌طور که طی دهه‌های اخیر در بیشتر کشورها شاهد آن بودیم، دولت‌ها ممکن است تلاش کنند سهم دستمزدها را افزایش دهند و نابرابری‌ها را کاهش دهند. دستیابی به این هدف مستلزم یک اجماع قبلی در جامعه است، که می‌تواند از طریق فرآیند چانه‌زنی جمعی میان اتحادیه‌های متشکل از کارفرمایان و کارگران محقق گردد. دولت نیز می‌تواند با ارائه توصیه‌ها یا رهنمودهای کلی برای تعدیل دستمزدها فرآیند مذکور را تکمیل کند.

ابزارهای دیگری هم وجود دارد که می‌تواند برای اصلاح خروجی بازار به نفع گروه‌های فاقد قدرت چانه‌زنی به کار گرفته شود. این ابزارها عبارت‌اند از ایجاد فرصت‌های بیشتر اشتغال در

بخش عمومی، تعیین حداقل دستمزدهای قانونی، و وضع مالیات‌های تصاعدی که عواید حاصل از آن را می‌توان صرف انتقالات اجتماعی [۲۰] بیشتر کرد. افزایش هزینه‌کرد عمومی به منظور تأمین کالاها و خدمات اساسی و کاهش قیمت آن‌ها هم ابزاری دیگر در این راستاست.

## ۲۰. اقدامات حمایت درآمدي [۲۱] در کشورهای در حال توسعه

این دسته اخیر از اقدامات برای کشورهای در حال توسعه از اهمیت خاصی برخوردار است، زیرا این کشورها احتمالاً بیش از کشورهای توسعه یافته به کاهش اساسی نابرابری درآمدها نیاز دارند. این کشورها پتانسیل قابل ملاحظه‌ای برای افزایش رشد بهره‌وری از طریق تقسیم‌بندی بیشتر نیروی کار و استفاده از فرصت‌های حاصل از پیشرفت‌های تکنولوژیکی دارند. این بدان معناست که کشورهای مذکور به خوبی می‌توانند از طریق توزیع برابر منافع حاصل از بهره‌وری و در نتیجه افزایش رشد تقاضا، از میزان نابرابری‌ها بکاهند.

شکی نیست که در کشورهای در حال توسعه که همچنان شدیداً به تولید و صادرات کالاهای اولیه وابسته‌اند، پیوند میان رشد و ایجاد اشتغال کمتر از کشورهای توسعه یافته است. رشد عملکرد این کشورها به شدت تحت تأثیر نوسان قیمت‌های جهانی کالاهای اولیه است. به علاوه در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، بخش غیررسمی اقتصاد بسیار بزرگ است و مشاغل خوداشتغالی کوچک بسیار زیادند. در بسیاری از این کشورها، اشتغال رسمی در بخش تولیدات کارخانه‌ای سهم نسبتاً کوچکی در مشاغل دستمزدبگیر دارد و اتحادیه‌های کارگری و چانه‌زنی جمعی نقش بسیار کوچک‌تری در مقایسه با کشورهای توسعه یافته دارد. بنابراین در این کشورها، سیاست‌های درآمدي برای بخش رسمی باید با اقداماتی در جهت افزایش درآمدها و قدرت خرید نیروی کار فعال در بخش غیررسمی و فعالان در مشاغل خوداشتغالی تکمیل شود.

ایجاد سازوکارهایی که قیمت تولیدکننده در بخش کشاورزی را به رشد کلی بهره‌وری در اقتصاد پیوند دهد، می‌تواند به تدریج

شرایط زندگی روستاییان را بهبود بخشد. تعیین حداقل دستمزد قانونی و تعدیل منظم آن به طور هم‌آهنگ با روند رشد بهره‌وری در اقتصاد و نرخ هدف‌گذاری شده برای تورم، می‌تواند بر پویایی رشد سرمایه‌گذاری و بهره‌وری تأثیر مثبت داشته باشد. این روش، علاوه بر کاهش فقر در میان اقشاری که دستمزدهای پایین دریافت می‌کنند، همچنین می‌تواند با رشد تقاضایی که بیشتر طالب کالاها و خدمات داخلی است، موجب افزایش اشتغال شود. از سوی دیگر، میزان حداقل دستمزد قانونی و تعدیلات دوره‌ای آن می‌تواند به عنوان مرجعی مهم برای تعیین دستمزدها در کل اقتصاد عمل کند. البته باید پذیرفت که اعمال حداقل دستمزد قانونی در اقتصادهای دارای بخش‌های غیررسمی بزرگ دشوار است. در این‌گونه نظام‌های اقتصادی، مقررات تعیین‌کننده حداقل دستمزد قانونی باید از طریق تقویت اشتغال در بخش عمومی و اتخاذ استراتژی‌هایی برای بهبود کارایی فعالیت‌های تولیدی در مقیاس کوچک تکمیل شود.

## ۲۱. تغییر توزیع درآمدها از طریق مالیات‌بندی

علاوه بر سیاست‌های مربوط به بازار نیروی کار و دستمزدها، وضع مالیات بر درآمد و ثروت اندوخته‌شده در طرف عواید و انتقالات اجتماعی و تأمین رایگان و همگانی خدمات عمومی در طرف هزینه‌ها، در تغییر توزیع درآمدها نقش اساسی دارند. وضع مالیات‌های تصاعدی می‌تواند موجب کاهش بیشتر نابرابری‌ها در میان درآمدهای قابل‌تصرف [۲۲]، در مقایسه با کاهش نابرابری‌ها در میان درآمدهای ناخالص شود. تأثیر خالص تقاضایی [۲۳] افزایش مالیات‌ها و هزینه‌کرد دولت هنگامی بیشتر می‌شود که توزیع تعهدات مالیاتی اضافی هرچه بیشتر تصاعدی گردد، زیرا بخشی از اضافه مالیات‌های پرداخت‌شده از محل کاهش پس‌اندازهای مالیات‌دهندگان در گروه‌های پردرآمدتر تأمین خواهد شد، چرا که تمایل به پس‌انداز در آن‌ها بیش از گروه‌های کم‌درآمدتر است.

تجربه سه دهه اول پس از جنگ جهانی دوم در کشورهای توسعه یافته، یعنی دوره‌ای که نرخ مالیات بر شرکت‌ها و مالیات نهایی بالاتر بود ولی سرمایه‌گذاری هم زیاد بود، نشان می‌دهد

که تمایل کارآفرینان به سرمایه‌گذاری در ظرفیت‌های جدید تولیدی نه به سودهای خالص در یک برهه زمانی خاص، بلکه به انتظارات آن‌ها در مورد تقاضای آینده برای کالاها و خدماتی بستگی دارد که آن‌ها می‌توانند با این ظرفیت‌های اضافی تولید کنند. این انتظارات با افزایش هزینه‌کرد عمومی تثبیت می‌شوند یا حتی ارتقا می‌یابند، و از طریق تأثیرات درآمدی [۲۴] خود به افزایش تقاضای بخش خصوصی کمک می‌کنند. واقعیت این است که امکان استفاده از مالیات‌بندی و هزینه‌کرد دولتی به منظور کاهش نابرابری‌ها بدون آسیب‌زدن به رشد اقتصادی، احتمالاً بیشتر از آن حدی است که معمولاً تصور می‌شود. وضع مالیات بر درآمدهای بالا، علی‌الخصوص در گروه‌های بالای درآمدی، از طریق تصاعدی‌تر کردن جدول مالیاتی، نه موجب از میان رفتن مزیت مطلق گروه‌های پر درآمد می‌شود و نه انگیزه را از دیگران برای حرکت به سمت طبقات بالاتر هرم درآمدی می‌گیرد. وضع مالیات بیشتر بر درآمدهای ثابت حاصل از سود سرمایه، در مقایسه با درآمدهای حاصل از سود فعالیت‌های کارآفرینانه \_ برخلاف آنچه که تاکنون در بسیاری از کشورها معمول بوده است \_ با توجه به گسترش بیش از حد فعالیت‌های مالی عمدتاً غیرمولد، به طور فزاینده‌ای موجه به نظر می‌رسد.

## ۲۲. در کشورهای در حال توسعه نیز استفاده از ابزارهای مالیاتی ممکن است

موفقیت در رفع نابرابری درآمدی از طریق وضع مالیات‌های تصاعدی مستلزم سطح نسبتاً بالای اشتغال رسمی در اقتصاد و ظرفیت قابل ملاحظه اداری است که البته کشورهای در حال توسعه امروزه فاقد این ویژگی‌ها هستند. با این حال، این کشورها (از جمله کشورهای کم‌درآمد) به طور بالقوه منابع دیگری در اختیار دارند که می‌تواند به افزایش برابری و در عین حال افزایش عواید دولت کمک کند.

افزایش مالیات بر دارایی و ارث می‌تواند منبعی برای عواید عمومی باشد که بسیاری از کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه می‌توانند از آن، نه فقط برای کاهش نابرابری‌ها در توزیع درآمدها و ثروت، بلکه همچنین در توسعه فضای عملکرد مالی

دولت سود برند. برای نمونه، در کشورهایی که سطح نابرابری توزیع درآمدها و ثروت بالاست، وضع مالیات بر املاک و زمین، کالاهای لوکس ماندگار و دارایی‌های مالی می‌تواند منبع مهمی برای عواید دولت باشد.

در کشورهای در حال توسعه دارای منابع طبیعی غنی، درآمدهای حاصل از بهره‌برداری از منابع طبیعی و منافع حاصل از افزایش قیمت کالاهای اولیه، منبع مهم دیگری برای عواید عمومی است. در این کشورها، دولت‌ها می‌توانند از طریق تخصیص منصفانه درآمدهای فروش کالاهای اولیه، علی‌الخصوص در بخش‌های نفت و معدن در میان مردم، اطمینان حاصل کنند که به جای چند فعال اقتصادی داخلی و خارجی، کل جمعیت‌شان از منافع ثروت منابع طبیعی کشور منتفع می‌شود. اهمیت این امر به ویژه از آنجایی است که پتانسیل درآمدزایی منابع طبیعی به علت بالا رفتن قیمت کالاهای اساسی، طی دهه گذشته به طور چشمگیری افزایش یافته است.

از سوی دیگر، به نظر می‌رسد که در مورد مالیات‌های وضع شده بر شرکت‌های فراملی و به طور کلی سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی هم جای اصلاح زیاد است. کشورهای در حال توسعه غالباً سعی می‌کنند با اعطای امتیازات مالی به جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی بپردازند؛ اما رقابت با سایر کشورها در جذب سرمایه خارجی از طریق وضع مالیات‌های پایین‌تر، مشکلاتی را به دنبال خواهد داشت. زیرا این سیاست موجب شکل‌گیری یک روند کاهش [۲۵] در مالیات‌ها خواهد شد که از آزادی عمل این کشورها در حوزه مالی خواهد کاست؛ و این در حالی است که امتیازات مالیاتی اولیه نیز با گذشت زمان ارزش خود را از دست خواهد داد.

## ۲۳. استفاده از هزینه‌کرد عمومی برای کاهش نابرابری‌ها

هدف‌گذاری دقیق انتقالات اجتماعی و تأمین عمومی خدمات اجتماعی می‌تواند به کاهش نابرابری درآمدهای قابل تصرف کمک کند. برای نمونه، افزایش هزینه‌کرد در آموزش می‌تواند به افزایش برابری توزیع درآمدها به ویژه در کشورهای فقیرتر کمک



کند. البته شرط این امر، آن است که فرصت‌های شغلی تنها در اختیار کسانی قرار گیرد که از این آموزش‌ها بهره گرفته‌اند. با این حال باید توجه داشت که اشتغال‌زایی به رشد کلی پویایی و به خصوص گسترش بخش‌های تولید و خدمات رسمی بستگی دارد. برنامه‌های اشتغال بخش عمومی مانند آنچه طی سال‌های اخیر در برخی کشورهای در حال توسعه شاهد آن بوده‌ایم، می‌تواند از طریق کاهش بیکاری، برقراری سطح حداقلی برای دستمزدها، و ایجاد تقاضا برای کالاها و خدمات داخلی، به طور خاص بر توزیع درآمدها تأثیر گذارد. اجرای این نوع برنامه‌ها حتی در کشورهای کم‌درآمد و فاقد ظرفیت‌های بالای اداری امکان‌پذیر است و می‌تواند با پروژه‌هایی برای بهبود وضع زیرساخت‌ها و عرضه خدمات عمومی همراه گردد. این برنامه‌ها در صورت اجرای دقیق، همچنین می‌تواند به جذب کارگران به بخش رسمی کمک کند.

از عواید حاصل از افزایش مالیات‌ها همچنین می‌توان به منظور اعطای انواع وام با شرایط ویژه و ممتاز و حمایت فنی از تولیدکنندگان کوچک چه در بخش‌های صنعتی در شهرها و چه در بخش‌های روستایی استفاده کرد. تأمین این‌گونه اعتبارات، علاوه بر کمک به افزایش بهره‌وری و رشد درآمدها در این فعالیت‌ها، می‌تواند ابزاری باشد برای جذب کارآفرینان کوچک - مقیاس و کارگران به بخش رسمی.

## ۲۴. ابعاد بین‌المللی

در جهانی که نظام‌های اقتصادی به طور فزاینده‌ای بازتر می‌شوند و وابستگی آن‌ها به هم افزایش می‌یابد، عملکرد کلان-اقتصادی کشورها بیش از پیش تحت تأثیر تحولات بیرونی و سیاست‌های سایر کشورهاست. نوسانات شدید در قیمت کالاها، تجاری و ناهم‌آهنگی میان ارزها می‌تواند موجب اختلال در رقابت بین‌المللی میان تولیدکنندگان کشورهای مختلف شود. شوک‌های کلان-اقتصادی ناشی از این مشکلات قیمتی در بازارهای ارزی، کل اقتصاد را تحت تأثیر قرار می‌دهد و در نتیجه نمی‌تواند در سطح بنگاهی حل شود. راه مناسب مقابله با این شوک‌ها، نه کاهش دستمزدها در کشورهای که

تولیدکنندگان‌شان رقابت‌پذیری بین‌المللی خود را از دست می‌دهند، بلکه افزایش یا کاهش نرخ ارزهای مربوط است. تغییرات نرخ اسمی تسعیر ارزها باید منعکس‌کننده تغییرات نرخ تفاضلی تورم [۲۶] یا تغییرات رشد هزینه واحد نیروی کار [۲۷] باشد. این روش همچنین می‌تواند مانع اتخاذ سیاست‌های مرنکانتیلیستی در سطح تجارت بین‌الملل شود.

جنبه مهم دیگر محیط بین‌المللی روش برخورد کشورها با جابه‌جایی سرمایه‌های ثابت است. هم‌آهنگی بیشتر در میان کشورهای در حال توسعه در جلوگیری از رقابت آن‌ها در زمینه دستمزدها و مالیات‌ها مفید خواهد بود. هدف این هم‌آهنگی باید واداشتن بنگاه‌ها به تأیید دو اصل باشد: پذیرش کامل برنامه‌های مالیاتی ملی؛ و تعدیل دستمزدهای واقعی با توجه به اهداف ملی در ارتباط با افزایش بهره‌وری ملی و تحقق هدف تورمی. هر دوی این اصول موجب شکل‌گیری معیاری استاندارد در میان بنگاه‌های داخلی خواهد شد. این معیار مانع محرومیت سرمایه‌گذاران خارجی از منافع - غالباً قابل توجه - اضافی حاصل از ترکیب فناوری‌های پیشرفته و دستمزدهای پایین در کشور میزبان خواهد شد، زیرا هزینه نیروی کار آن‌ها نه همراه با رشد بهره‌وری خود آن‌ها، بلکه همراه با متوسط افزایش بهره‌وری در کل اقتصاد کشور میزبان زیاد خواهد شد.

## جمع‌بندی و ملاحظات

تمامی این ملاحظات نشان می‌دهد که کارایی عملکرد فرآیندهای بازار در یک اقتصاد به طور فزاینده جهانی شده، ضرورتاً مستلزم افزایش نابرابری میان درآمدهای سرمایه‌ای و نیروی کار و همچنین میان درآمدهای شخصی نیست. رشد و توسعه فراگیر مستلزم اقدامات فعال برای اشتغال‌زایی و توزیع مجدد درآمدها و همچنین سیاست‌های حمایت‌گرانه کلان-اقتصادی، ارزی و صنعتی است که موجب افزایش سرمایه‌گذاری تولیدی و ایجاد مشاغل آبرومند گردد. بهبود توزیع درآمدها می‌تواند موجب تقویت کلی تقاضا، سرمایه‌گذاری و رشد شود، و این به نوبه خود موجب تسریع روند اشتغال‌زایی، از جمله در فعالیت‌هایی که از بهره‌وری بالا برخوردارند و عواید و منافع

اجتماعی بیشتری را به دنبال دارند، و در نتیجه کاهش هرچه بیشتر نابرابری خواهد شد.

## پی نوشت

### 1. Rentier Incomes.

بیشتر نویسندگان از این عنوان برای اشاره به درآمدهای حاصل از فعالیت در بازارهای مالی و مالکیت دارایی‌های مالی، در مقابل درآمدهای حاصل از فعالیت در بخش واقعی اقتصاد یا مالکیت دارایی‌های واقعی مثل اموال غیر منقول یا تجهیزات سرمایه‌ای استفاده می‌کنند. مترجم.

### 2. Countercyclical Policies.

این سیاست‌ها در جهت مخالف تمایلات دوره‌ای در اقتصاد عمل می‌کنند. مثلاً در دوره رکود اقتصاد، سیاست ضد ادواری در جهت تحریک آن عمل خواهد کرد. مترجم.

### 3. Sovereign Debt Crisis.

### 4. Automatic Stabilizer.

هدف این سیاست‌ها و برنامه‌های اقتصادی کاهش نوسانات اقتصادی در کشور، بدون مداخله دولت است. نظام‌های پرداخت انتقالی و وضع مالیات بر درآمد شرکت‌ها و اشخاص شناخته شده‌ترین نمونه‌های تثبیت‌کننده‌های خودکارند. مترجم.

### 5. Bailout.

### 6. Exit Strategy.

### 7. Economic and Monetary Union (EMU).

### 8. Gini Coefficient.

شاخصی است برای اندازه‌گیری برابری توزیع درآمدها. این شاخص که می‌تواند بین صفر و یک تغییر یابد، به تعیین فاصله میان ثروتمندان و فقرا کمک می‌کند. هرچه این رقم به صفر نزدیک‌تر باشد، برابری درآمدی بیشتر است و هرچه به یک

نزدیک‌تر باشد، نابرابری درآمدی بیشتر است. مترجم.

### 9. Deindustrialization.

### 10. Offshoring.

### 11. Wage Compression.

### 12. Capital-Intensive.

### 13. Technology-Intensive.

### 14. Natural-Resource-Intensive.

### 15. Progressive Taxes.

### 16. Market-Friendly.

### 17. Market Distortions.

### 18. Official Development Assistance (ODA).

اقدامات تأمین مالی انجام‌شده توسط کشورهای توسعه یافته

به منظور ارتقای وضع توسعه اقتصادی و رفاه در کشورهای در

حال توسعه. مترجم.

### 19. Beggar Thy Neighbor.

### 20. Social Transfers.

وجوه، امتیازات یا منافع که نهادهای عمومی به اشخاص و

خانوارهای نیازمند به کمک‌های اجتماعی اعطا می‌کنند. مترجم.

### 21. Income Supporting Measures.

پرداخت پول توسط دولت به اشخاص کم‌درآمد یا فاقد درآمد.

مترجم.

### 22. Disposable Incomes.

درآمد قابل تصرف از کلیدی‌ترین شاخص‌های تعیین‌کننده

وضعیت اقتصادی کشورها و درآمدی است که اشخاص پس از

کسر مالیات می‌توانند برای پس‌انداز یا برای خرید کالا و خدمات

از آن استفاده کنند. مترجم.

### 23. Net Demand Effect.

### 24. Income Effects.

### 25. Downward Spiral.

### 26. Inflation Rate Differentials.

### 27. Unit Labour Costs.